

آثار نظام جهانی در شرف تکوین بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ دوم جانباز بازنشسته دکتر علیرضا سنجابی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و مرگ نظام جهانی دوقطبی، نقطه پایانی برای نقش آفرینی ایران به عنوان حایلی میان امپراطوری کهن روسی و اتحاد شوروی سابق از یک سو و خلیج فارس و قدرت‌های غربی از سوی دیگر، در دو قرن پیش گذاشت. به‌طور همزمان، تغییر ساختار نظام بین‌المللی موجب بالا رفتن اهمیت دو منطقه ثروتمند نفتی خلیج فارس و دریای خزر در جنوب و شمال ایران گردید و استقلال سرزمین‌های مسلمان‌نشین آسیای مرکزی، در نهایت، نقش ژئوپلیتیک تازه و پُراهمیتی به ایران داد.

در دوران انتقالی کنونی، در اثر جهانی شدن اقتصاد بازار و اقتصادی شدن نظام جهانی همراه با گسترش سریع تکنولوژی اطلاع‌رسانی، در حالی که گرایش به سوی همگرایی و به هم نزدیک شدن «جامعه انسانی» در سراسر جهان مشهود است، شاهد گرایش‌های دیگری نیز در زمینه جلوه بخشیدن به تفاوت‌ها در «جامعه بشری» براساس جدایی‌های دینی و نژادی هستیم. چشم‌اندازهای نظام جهانی آینده را می‌توان به صورت عمده در قالب دو طرح در حال رقابت زیر ترسیم نمود.

۱ - نظام نوین جهانی متکی بر ساختاری تک‌قطبی و برخورد میان اسلام (با

همکاری ادیان کنفوسیوسی) و آن چه «تمدن باختر زمین» خوانده می‌شود.

۲ - نظام چندقطبی متکی بر اقتصاد به عنوان زمینه «جهانی‌اندیشی» نوین.

با فرض نظام چندقطبی و رد نظام بین‌المللی متکی بر ساختار تک‌قطبی مورد

ادعای ایالات متحده آمریکا - با استناد به موضع‌گیری‌های هم‌پیمانان غربی این کشور و موضع‌گیری‌های شدید و در بعضی موارد خصمانه فدراسیون روسیه و چین علیه ادعای مزبور و اقدامات عملی در رد این ادعا از سوی قریب به اتفاق اعضای جامعه بین‌المللی - مشاهده می‌شود که امروز جهان با شتاب به سوی ساختار متفاوتی از قدرت پیش می‌رود. «الوین تافلر» در این ساختار، ملت‌ها را در قالب سه موج تقسیم‌بندی می‌کند:

الف) ملت‌های موج اول که منابع کشاورزی و معدنی عرضه می‌کنند.

ب) ملت‌های موج دوم که نیروی کار ارزان فراهم می‌سازند و دست به کار تولید انبوه می‌شوند.

پ) ملت‌های موج سوم که با شتاب گسترش می‌یابند و برای سلطه‌ای قیام می‌کنند که مبتنی بر آفریدن و بهره‌برداری از دانش است.

ملت‌های موج سوم، اطلاعات و نوآوری، مدیریت، تکنولوژی پیشرفته، نرم‌افزار و سخت‌افزارهای پیچیده و عظیم، تعلیم و تربیت حرفه‌ای، آموزش، مراقبت پزشکی و خدمات مالی و غیره به جهان می‌فروشند. همچنین یکی از این خدمات می‌تواند به صورت پشتیبانی نظامی درآید که متکی بر نیروهای نظامی برتر موج سوم است. مانند آن چه که ملت‌های برخوردار از تکنولوژی پیشرفته نظامی، بدون تحمل تلفات و ضایعات پرسنلی سنگین، در جنگ خلیج فارس برای کویت و عربستان سعودی فراهم آوردند.

وابستگی کشورهای موج سوم به شریک‌های موج اول یا موج دوم، جز برای بازار، کاستی می‌گیرد. کشورهای موج سوم، پیوسته و بیشتر با یکدیگر داد و ستد می‌کنند. «جهانی شدن» تجارت و امور مالی که مورد نیاز اقتصادهای در حال پیشرفت موج سوم است، «حاکمیت ملی» را - که نزد ملت‌گرایان جدید بسیاری گرامی داشته می‌شود - خدشه‌دار می‌کند. «تافلر» به زیبایی می‌گوید: «اکنون در حالیکه شاعران و روشنفکران مناطق عقب‌مانده از لحاظ اقتصادی به سرودهای ملی می‌پردازند، شاعران و روشنفکران کشورهای موج سوم در باره فضیلت یک جهان بدون مرز، آواز سر می‌دهند.» [۲]

از آنجا که هر کشور می‌کوشد جایگاه مناسبی در ساختار قدرت سه رده‌ای در حال پیدایش به دست آورد، می‌توان پذیرفت که جهان باید پذیرای ژرف‌ترین نبردهای

قدرت در آینده باشد .

● نظام جهانی متکی بر ساختار تک قطبی

از اواخر سال ۱۹۸۹ میلادی ، احزاب کمونیست اروپای شرقی شروع به از هم پاشیدن کردند . از همین زمان ، ضعف و ورشکستگی اقتصاد شوروی آشکار شد و میخائیل گورباچف مسأله نزدیک شدن به غرب و همکاری با آن را مطرح کرد . شرایط جهانی ، این موقعیت را برای بخش غالب هیأت حاکمه آمریکا فراهم آورد که به فکر تنظیم یک «نظام جدید» در سطح جهانی بیفتد تا خاطره شکست‌های گذشته را شسته و دنیایی با رؤیاهای شیرین برای خود به وجود آورند .

نظام نوین مورد ادعای آمریکا بر سه پایه اقتصادی ، سیاسی و نظامی استوار است . از بُعد اقتصادی ، حرکت از کانال «گات»^(۱) که بعداً به «سازمان تجارت جهانی»^(۲) تبدیل شد ، انتخاب گردیده است .

از بُعد سیاسی ، سازمان ملل به عنوان کلوپ آمریکا درآمده و اهرم کنترل کننده این کلوپ جهانی را سهمیه‌های مالی عقب افتاده خود قرار داده است . بررسی قطعنامه‌های صادره - به ویژه در شورای امنیت این سازمان - در دوره مورد بحث و بالاخره عدم انتخاب مجدد آقای پطروس غالی بیانگر این کنترل یکجانبه است . آمریکا از این طریق توانسته است تا حد زیادی ، مشروعیت سیاسی اقدامات خود را فراهم آورد . از بُعد نظامی ، آمریکا کماکان کانال ناتو را فعال نگاه داشته است . اکنون از آنجا که خطر اتحاد جماهیر شوروی سابق از میان رفته و آمریکا جنگ سرد را پشت سر گذاشته است ، این کشور نیروهای ضربتی متعارف خود را متوجه آن دسته از کشورهای جهان سوم کرده است که خیال انقلاب یا مقاومت و استقلال طلبی در مقابل ابرقدرت به جامانده را داشته باشند .

هدف بلندمدت آمریکا به غیر از تسلط اقتصادی - سیاسی بر کشورهای جهان سوم ، وادار کردن کشورهای اروپایی ، ژاپن و فدراسیون روسیه به پذیرش رهبری بلامناع خود است . برای مثال ، جنگ خلیج فارس فقط هشدارى به عراق نبود ، بلکه هشدارى

۱- General Agreement on Tariff and Trade (GATT)

۲- World Trade Organization (WTO)

بود به تمامی کشورهای جهان سوم و در عین حال زنگ خطری بود برای ژاپن و آلمان که باید تقریباً تمام انرژی صنعتی خود را از طریق شرکت‌های آمریکایی - انگلیسی تهیه کنند. یعنی تنها از طریق پذیرش رهبری آمریکا، به اروپا و ژاپن اجازه شرکت در غارت کشورهای جهان سوم و استفاده از کار ارزان و مواد خام ارزان داده خواهد شد و در این تقسیم غنائم، آمریکا نقش مقسم را خواهد داشت. البته واکنش‌های نسبتاً متفاوت هم‌پیمانان سنتی آمریکا - از جمله تلاش اروپا برای نفوذ در روند صلح خاورمیانه به‌رغم مخالفت شدید آمریکا و مخالفت‌های گسترده با قوانین «هلمزبرتون» و «داماتو» - را می‌توان در راستای مقابله با این رهبری خودخواسته توجیه کرد.

در نظام جهانی مورد ادعای آمریکا، کشورهای جهان سوم، دیگر برای کمک اقتصادی و سیاسی، تکیه‌گاهی نخواهند داشت و صرفاً باید روی پای خود بایستند. خصوصیت دیگر این نظام بین‌المللی این است که به‌علت ترکیب شورای امنیت سازمان ملل متحد - با توجه به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی - و همکاری فدراسیون روسیه و مداخلات چین کمونیست، آمریکا خواهد توانست قطعنامه‌های دلخواه خود را به تصویب آن شورا برساند و اگر لازم شود به تجاوزات خود از طریق سازمان ملل متحد جنبه قانونی دهد (هرچند در صورت لزوم این سازمان را نیز کنار خواهد گذارد).

بدین ترتیب در تحلیل نهایی، اکنون رهبری نظام جهانی مورد ادعای آمریکا را می‌توان از طریق زور و با وسایل نظامی ارزیابی کرد. نظامی که عمده‌ترین مخالف و معارض خود را در ابعاد نظری و عملی، جمهوری اسلامی ایران می‌داند. از این‌رو در حال حاضر، ایالات متحده آمریکا در پی فراهم ساختن شرایطی است که بعد از فرسایش کامل توان اقتصادی، سیاسی و نظامی عراق، احتمال کنترل منطقه حساس و ژئواستراتژیک خلیج فارس از سوی جمهوری اسلامی ایران را خنثی کند تا هیچ‌گونه تهدیدی متوجه حکومت‌های زیر نفوذ خود در منطقه باقی نماند و ایران اسلامی نتواند به هیچ شکل، سیاست‌های خود را در منطقه اعمال کند. [۳]

● آمریکا و امنیت منطقه خلیج فارس

سال‌ها پیش از خروج رسمی انگلستان از خلیج فارس (در سال ۱۹۷۱ م / ۱۳۵۰ ش) آمریکایی‌ها شروع به تثبیت موقعیت خود در منطقه کرده بودند. از جمله این اقدامات

می‌توان به اقدامات مؤثر شرکت «هربرت هوور» آمریکایی در به‌دست آوردن سهام شرکت نفت ترکیه^(۱) (در سال ۱۹۲۲ م / ۱۳۰۱ ش) دستیابی به سهام شرکت نفت عراق^(۲) (در سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش) و در دست گرفتن انحصار نفت عربستان سعودی با ایجاد پادشاهی سعودی تحت سلطه عبدالعزیز بن سعود (در سال ۱۹۳۲ م / ۱۳۱۱ ش) اشاره کرد. تلاش‌های آمریکا در آن دوران برای ایجاد جای‌پا در ایران با مانورهای سیاسی انگلستان از جمله قتل میجر رابرت ایمبری^(۳) کنسولیاری سفارت آمریکا در ایران (۱۹۲۴ م / ۱۳۰۳ ش) خنثی شد.

حوادث جنگ جهانی دوم موجب برتری قدرت و نفوذ آمریکا در صحنه بین‌المللی گردید. بدین ترتیب دیده می‌شود که جایگزینی Pax - Britanica به وسیله Pax - Americana یک‌باره و یک‌شبه انجام نگرفته است.

بعد از خروج نیروهای نظامی انگلستان از شرق کانال سوئز و خلیج فارس (۱۹۷۱ م / ۱۳۵۰ ش) آمریکا نگران این بود که با ایجاد خلاء قدرت خارجی و ضعف سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای منطقه، به جای آزاد شدن صحنه برای نفوذ آمریکا، جنبش‌های آزادیبخش تحت پشتیبانی مستقیم یا غیرمستقیم اتحاد جماهیر شوروی، منطقه را تحت کنترل خود بگیرند. با توجه به مخالفت‌های داخلی و پاره‌ای مشکلات اجرایی، آمریکا تصمیم به برقراری سلطه از طریق برقراری امنیت در منطقه به وسیله حکومت‌های وابسته گرفت. برپایه این سیاست که به دکترین «نیکسون - کسینجر» معروف شد، آمریکا به تقویت دو ستون اصلی سیاست خود در منطقه یعنی ایران و عربستان سعودی پرداخت. البته ایران به دلایل متعدد ژئوپلیتیکی و این که رژیم ایران اشکالات عربستان سعودی را در رابطه با مسأله اسرائیل برای مسلح شدن نداشت، اهمیت بیشتری برای آمریکا داشت. با توجه به این امتیازات ایران، ریچارد نیکسون و هنری کسینجر در ملاقات خود با شاه در تهران (در سال ۱۹۷۲ م / ۱۳۵۱ ش) مسلح کردن ایران را بدون محدودیت پذیرفتند و شاه به صورت حافظ منافع امنیتی غرب درآمد.

پس ملاحظه می‌کنیم که نیکسون در پاسداری از منافع ملی آمریکا در سراسر

جهان ، مفهوم توازن قدرت را به سیاست‌های منطقه‌ای خود نیز تعمیم می‌داد . در منطقه خلیج فارس که به علت منافع اقتصادی ، استراتژیکی و حتی شخصی برای نیکسون - کسینجر اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده بود ، نیکسون برقراری امنیت منطقه را برپایه توازن قدرت با تکیه بر شاه ایران و عربستان سعودی و اسرائیل تعریف می‌کرد . روابط نیکسون و شاه به‌رغم بعضی از مخالفت‌هایی که در بدنه دولت‌سالاری آمریکا نسبت به شاه وجود داشت ، در واقع نقطه عطفی در روابط دو کشور شد به گونه‌ای که ایران تقریباً در طول دو دهه ، نقش اصلی را در حفاظت از منافع آمریکا و غرب در منطقه بر عهده گرفت . [۴]

با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در ایران ، ستون اصلی سلطه آمریکا و برقراری امنیت در منطقه خلیج فارس متزلزل شد و با پیروزی انقلاب اسلامی این ستون کاملاً فروریخت و حلقه‌ای از زنجیره دفاعی گسترده غرب در مقابل نفوذ کمونیسم که از اروپای غربی و شمال مدیترانه شروع و در کنار هم به منتهی علیه جناح شرقی ناتو در ترکیه ختم می‌شد و از طریق ایران و پاکستان به جنوب شرقی آسیا (حوزه پیمان سیتو) منتهی می‌گردید ، گسسته شد . در این شرایط بار دیگر از نظر واشنگتن ، ضرورت بوجود آوردن نیرویی که بتواند در هر زمان با شوروی که در افغانستان نیز حضور نظامی یافته بود و در جهت حفظ منابع عظیم نفت منطقه و منافع حیاتی غرب در خاورمیانه که از مدتی پیش با انقلاب اسلامی ایران کاملاً به خطر افتاده بود به مقابله برخیزد ، مورد توجه شدید قرار گرفت . بنابراین کاخ سفید به ترغیب مشاوران و سران پنتاگون ، سیاست نظامی خود را در برقراری امنیت منطقه خلیج فارس از طریق ایجاد کمربند دفاعی منطقه و به‌ویژه در جنوب ایران بر سه محور زیر پایه‌گذاری کرد . [۵]

الف) تقویت نظامی کشورهای عرب جنوب منطقه

ب) ترغیب کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به همکاری نزدیک‌تر

پ) به‌کارگیری نیروهای نظامی آمریکا به‌عنوان ابزار سلطه بر منطقه

در زمینه تقویت نظامی کشورهای جنوب منطقه خلیج فارس ، عربستان به عنوان ستون اصلی و کلیدی برای تأمین منافع آمریکا در منطقه مطرح گردید . در مورد ترغیب کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به همکاری نزدیک‌تر ، آمریکا تلاش خود را

برای ایجاد یک « کمربند امنیتی » از پاکستان تا مصر متمرکز نمود تا از این طریق ضمن ایجاد یک « پرده آهنین » به دور انقلاب اسلامی ، حمایت دولت‌های منطقه را به هنگام وقوع بحران برای عربستان سعودی تأمین کند . تقویت پاکستان ، بازگردانیدن مصر به جامعه عرب ، سرعت بخشیدن به روند مذاکرات صلح خاورمیانه و تشکیل شورای همکاری خلیج فارس که در مجموع می‌بایست یک پیمان « دفاع دسته‌جمعی » را ممکن سازد ، در راستای به ثمر رساندن این سیاست بود .

به طور خلاصه باید پذیرفت که حرکت تدریجی آمریکا به سوی روابط مستقیم نظامی نزدیک‌تر با کشورهای عرب جنوب خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی که در جنگ نیروهای متحدین علیه عراق در مسأله کویت به حد اعلای خود رسید ، می‌بایست با وسعت دادن به حوزه جغرافیایی همکاری نظامی آمریکا در سایر مناطق اقیانوس هند هماهنگ شود .

آن‌چه بکارگیری مستقیم نیروهای نظامی آمریکا را به‌عنوان ابزار سلطه و عامل اصلی برقراری امنیت ضرور ساخت ، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود . این انقلاب شکوهمند ، توان مدیریت بحران را از دست دو ابرقدرت آمریکا و شوروی و دیگر قدرت‌های بزرگ خارج کرد و منافع آنها را در منطقه به طور جدی به خطر انداخت . علاوه بر این ، پیروزی انقلاب اسلامی ، سیستم دو قطبی را در منطقه فرو ریخت ، چرا که نظام دو قطبی جهان به تدریج به نتیجه ثانوی خود رسیده بود و دو ابرقدرت خود را « حاکم » و « داور » بین‌المللی در کلیه اختلاف‌ها بین کشورهای جهان به ویژه مناطق بحرانی می‌پنداشتند و نوعی حاکمیت مشترک را توسعه می‌دادند [۴] . اما با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ، دو حاکم دیروز ، متوجه شدند که حل و فصل مسایل جهانی و منطقه‌ای فقط به اراده و میل آنها بستگی ندارد ، بلکه قدرت دیگری نیز وجود دارد که حوزه اقداماتش حداقل همه جهان اسلام را در برمی‌گیرد . به همین علت با تمام قوا برای از بین بردن یا تضعیف کامل آن به فعالیت پرداختند . امروز نیز به‌رغم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یک قطبی بودن جهان حداقل در بعد سیاسی و نظامی ، تلاش‌های تضعیف‌کننده غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران را می‌توان به دلیل فوق توجیه کرد .

با توجه به این طرز تلقی از خطر انقلاب اسلامی به ویژه به دنبال اشغال سفارت

آمریکا در تهران و سپس هجوم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان (دسامبر ۱۹۷۹ م / دی ماه ۱۳۵۸) پرزیدنت کارتر رییس جمهور وقت آمریکا، نظریه رسمی دولت آمریکا را در رابطه با تصمیم این کشور به حفظ منافع خود در خلیج فارس بیان داشت که بعداً به دکتترین کارتر مشهور گشت. کارتر اعلام کرد:

« هر کوششی توسط یک قدرت خارجی به منظور به دست گرفتن کنترل بر منطقه خلیج فارس، به عنوان تهدید منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی خواهد شد و با چنین تهدیدی به هر وسیله لازم از جمله توسل به نیروی نظامی مقابله خواهد گردید [۶].»

هر چند این موضع ظاهراً به علت مقابله با خطر نفوذ شوروی در منطقه اعلام شده بود ولی تهدید عملی علیه جمهوری اسلامی ایران نیز معنی می داد، چرا که آمریکا برای به شکست کشاندن انقلاب اسلامی ایران، انواع توطئه ها نظیر کودتا، خرابکاری، ترور، تحریک به جدایی طلبی، ایجاد اغتشاش، محاصره اقتصادی و تبلیغات ضد رژیم را بی نتیجه آزموده بود و حتی در کمتر از سه ماه پس از اعلام دکتترین کارتر به منظور رها ساختن جاسوس های به گروگان گرفته شده خود در سفارت آمریکا، به یک عملیات نظامی ناموفق در طبس (۲۵ آوریل ۱۹۸۰ م / ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹ ش) دست زد.

با توجه به این دیدگاه ها است که تشکیل نیروهای واکنش سریع که بررئینسکی مشاور امنیتی کارتر، لزوم تشکیل آن را در سال ۱۹۷۸ بر پایه تئوری «هلال بحران» [۷] توصیه کرده بود، اولویت یافت و در سال ۱۹۷۹ جنبه عملی به خود گرفت. نیروهای واکنش سریع آمریکا با بهره مندی از ویژگی های استقلال عمل، سرعت عمل و توانایی بقاء، به منظور دفاع از منافع آمریکا و متحدانش با ایجاد ستاد فرماندهی در پایگاه هوایی "مک ایل" در ایالت فلوریدا کار خود را شروع کرد. یک سلسله مشکلات فرماندهی و اداری لجستیکی و چگونگی کاربرد نیروها در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند موجب تغییر در سلسله مراتب فرماندهی بر روی این نیروها گردید. از سال ۱۹۸۳ عناصر تشکیل دهنده نیروهای واکنش سریع تحت فرماندهی یک سازمان جداگانه به نام نیروهای «فرماندهی مرکزی آمریکا»^(۱)، که به طور مستقیم زیر نظر وزارت دفاع و ستاد مشترک ارتش آمریکا عمل می کند، قرار گرفت. محدوده عملیاتی این

نیروها عبارت است از جنوب غربی آسیا شامل کشورهای ایران ، عراق ، افغانستان ، پاکستان ، شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس ، یمن جنوبی و شمالی (این دو کشور بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی وحدت یافتند) ، سومالی ، اتیوپی ، جیبوتی ، سودان و مصر که به خودی خود خلیج فارس و دریای سرخ را دربر دارد .

جدا از قدرت رزمی ، نیروهای واکنش سریع برپایه طبیعت خود باید از تحرک کافی برخوردار باشند زیرا اگر آمریکا بتواند با سرعت ، نیروهای خود را گسترش دهد اولاً به جای این که مجبور باشد برای تسخیر هدف با نیروهای طرف متخاصم وارد جنگ شود، در حقیقت این طرف مقابل است که یا پیشاپیش از اقدام موردنظر منصرف می‌گردد و یا بایستی ریسک یک درگیری و افزایش این درگیری را در سطح وسیع‌تر بپذیرد . ثانیاً اگر نیروهای آمریکایی بتوانند نقطه موردنظر را سریعاً در یک حمله برق‌آسا تصرف کنند، مسلماً دفاع از آن آسانتر است و برعکس ، طرف متخاصم بایستی توان رزمی بیشتری را برای اخراج آنها به کار گیرد .

برای دستیابی به قدرت تحرک مورد نیاز این نیروها ، آمریکا بر طبق برنامه ، اقدامات متعددی کرده است که از جمله می‌توان به سیستم تمرکز کشتی‌ها از قبل در نزدیک نقطه بحرانی ، توسعه سیستم حمل و نقل هوایی و ناوگان دریایی برای حمل سریع ، استفاده از انبارهای شناور تجهیزات در نزدیکی منطقه خلیج فارس ، استفاده از کشتی‌های جنگی قدیمی مانند کشتی‌های میسوری ، نیوجرسی ، آیوا و ویسکانسن ، تقویت و تکمیل پایگاه دیوگوارسیا و توسعه نقش آن به عنوان مکمل طرح ساخت کشتی‌های نیروهای واکنش سریع ، انبارکردن تجهیزات در کشورهای وابسته منطقه ، افزودن به ذخایر تسلیحاتی خود از طریق فروش تسلیحات به کشورهای وابسته منطقه و توافق با دولت‌های منطقه و کشورهای مسیر هجوم برای استفاده موقت و یا دائمی از پایگاه‌های هوایی ، بنادر دریایی و تأسیسات نظامی آنها ، اشاره نمود .

● تأثیر نظام جهانی خودخوانده آمریکا بر امنیت ایران

برای تعیین تأثیر این نظام جهانی مورد ادعای آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران لازم است که ابتدا جایگاه امنیت ملی را در قالب منافع ملی کشور مشخص و آنگاه اثرات وارد بر آن را معین کنیم . از نظر پروفیسور هالستی ، سه گروه

هدف و ارزش در قالب منافع ملی یک کشور قرار می‌گیرند: [۸]

الف) هدف‌های حیاتی و اولیه ^(۱) که معمولاً ملت‌ها به خاطر آن حاضرند نهایت فداکاری را بنمایند. این هدف‌ها، اصول کلی و محورهای عمده سیاست خارجی یک کشور را معین می‌کند و توجه آنها معطوف به صیانت، موجودیت، حق تعیین سرنوشت و در نهایت امنیت ملی کشور است. هرگونه تهدید علیه این اهداف اقدام به دفاع مسلحانه را توجیه می‌نماید.

ب) هدف‌های ثانویه یا متوسط و درجه دوم که توجه آنها معطوف به روابط بین دولت‌ها برای پیشبرد مقاصد عمومی و خصوصی، رفاه اجتماعی، توسعه اقتصادی و مناسبات تجاری، افزایش پرستیژ بین‌المللی و توسعه نفوذ است.

پ) هدف‌های جهانی دراز مدت که به آرمان‌ها و تصورات و رؤیاهای دوردست نظام‌های سیاسی برای ایجاد یک نظام بین‌المللی، حکومت جهانی، نظام نوین سیاسی-اقتصادی، ایجاد تحوّل در جامعه بشری و غیره مربوط می‌شود.

با توجه به دسته‌بندی هدف‌ها و ارزش‌ها در قالب منافع ملی یک کشور، به خوبی مشهود است که نظام جهانی مورد ادعای آمریکا به ویژه ترتیبات امنیتی موجود در منطقه حساس خلیج فارس نمی‌تواند تأثیر عمده‌ای بر هدف‌های حیاتی و اولیه جمهوری اسلامی ایران داشته باشد. از دلایل این ناتوانی می‌توان به عملکرد درخشان و تاریخ‌ساز مدافعان جمهوری اسلامی ایران در برقراری امنیت ملی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت نظام اسلامی خود از بدو پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی استناد کرد. این اقتدار ایران را می‌توان با در نظر داشتن کاهش سودمندی قدرت‌های نظامی در کشمکش با ایدئولوژی‌ها به ویژه ایدئولوژی‌های الهی مستمر، رو به افزایش دانست. به همین خاطر است که هدف تمام تهاجمات قدرت‌های سلطه‌گر در جهت تضعیف جمهوری اسلامی ایران، متوجه هدف‌های ثانویه و جهانی ایران گردیده است. ایالات متحده آمریکا، گذشته از ارسال جنگ‌افزارهای متنوع و پیچیده در سطح بسیار گسترده به کشورهای عرب منطقه خلیج فارس، در تلاش بوده است تا با ایجاد یک نظام امنیتی یکسره عربی، چهره استراتژیک منطقه را دگرگون سازد. این نظام امنیتی عربی در خلیج فارس، متعاقب بحران کویت از سوی رهبران ایالات متحده آمریکا

بدون این که منابع ناامنی را در منطقه مشخص سازند مطرح شده است. البته با توجه به تضعیف همه‌جانبه و کنترل مستمر عراق تحت لوای قطعنامه‌ها و تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل متحد و کنار گذاردن ایران از ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس، منبع ناامنی مورد نظر به‌طور ضمنی مشخص می‌گردد. [۹]

و انمود کردن ایران به عنوان منبع ناامنی در منطقه خلیج فارس در حالی صورت می‌گیرد که ایران از تاریخ حل مسایل بحرین و جزایر سه گانه دهانه خلیج فارس در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۰ نه تنها هیچ ادعای سرزمینی را در منطقه پیگیری نکرده است بلکه با توجه به این که این آبراه بین‌المللی، شاه‌رگ حیات اقتصادی ایران نیز تلقی می‌شود، پیوسته در تلاش برای گسترش روابط دوستانه با رژیم‌های موجود در آن سوی کرانه خلیج فارس بوده است.

ایالات متحده آمریکا در تعقیب سیاست منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران در منطقه استراتژیک طبیعی خود، با وارد آوردن تهمت‌های بی‌پایه و اساس در پی ایجاد تنش میان ایران و همسایگانش می‌باشد. ادعای دخالت ایران در ناآرامی‌های چندسال گذشته بحرین، تلاش برای دستیابی به جنگ افزارهای اتمی، تهدید نظامی همسایگان عرب و تهمت‌هایی از این قبیل سوار بر امواج تبلیغاتی رسانه‌های گروهی انحصاری غرب همراه با تهمت دائمی و همیشگی حمایت از تروریسم، از جمله ترفندهای سیاست استکباری آمریکاست.

در مقابل از دیدگاه هدف‌های جهانی، ایالات متحده آمریکا، ادعای رهبری نظام یک‌قطبی خود را از سوی خط‌مشی سیاست خارجی مستقل جمهوری اسلامی ایران در صحنه بین‌المللی به ویژه در منطقه ژئواستراتژیک خلیج فارس، مورد تهدید می‌بیند. پس در حالی که هدف‌های ثانویه و درجه دوم جمهوری اسلامی ایران از سوی ایالات متحده آمریکا و هم پیمانان جهانی و منطقه‌ای این کشور مورد تهدید قرار گرفته است، هدف‌های جهانی درازمدت آمریکا نیز به شدت از سوی جمهوری اسلامی ایران تهدید می‌شود. از این رو با توجه به امتیاز ویژه ژئوپلیتیک ایران که در نهایت روابط خوب کشورهای عربی منطقه را با ایران تشویق خواهد نمود و هم اکنون نیز نشانه‌های بارزی از آن دیده می‌شود، می‌توان امید داشت که جمهوری اسلامی ایران در بلندمدت و حتی در یک دوره متوسط قادر خواهد بود با اتخاذ تدابیر عقلایی در یک تعامل

بین‌المللی مستمر ، تهدیدات وارد به مجموع هدف‌های ملی خود از جمله امنیت ملی کشور را کاهش دهد .

● نتیجه

سیاست ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران و تهاجم اتحاد جماهیر شوروی سابق به افغانستان با شکست روبرو شد ، بار دیگر از طریق انجام اقدامات زیر به نظم درآمده و به منطقه تحمیل گردیده است :

- الف) تقویت «کمربند امنیتی» و مسلح ساختن کشورهای وابسته منطقه
 ب) ترغیب کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به همکاری نزدیک‌تر
 پ) افزایش توان رزمی خود از طریق تشکیل و تکمیل «نیروهای واکنش سریع» برای دخالت مستقیم نظامی در منطقه
 ت) تحمیل هشت سال جنگ به جمهوری اسلامی ایران و حمایت همه جانبه سیاسی ، اقتصادی و نظامی از رژیم متجاوز بعثی در طول جنگ تحمیلی
 ث) توافق‌های محرمانه با شوروی سابق از طریق اعمال مدیریت بحران‌ها در چارچوب اجلاس سران دو کشور
 ج) فعال و سهیم کردن کشورهای صنعتی بلوک غرب در مسایل منطقه . اوج این مسأله در دخالت آمریکا در جنگ عراق علیه ایران در طی سالهای ۸۸-۱۹۸۷ (۶۸-۱۳۶۶ ش) مشاهده شد که با اعزام بیش از ۷۰ فرزند نوجوانی از سوی این کشور و متحدان غربی آن از پیروزی قطعی نظامی ایران بر عراق جلوگیری کرد .
 تشکیل قوی متحدین غربی و همراهی‌های کشورهای اردوگاه شرق سابق در جنگ علیه عراق در مسأله اشغال کویت نیز نتیجه استمرار این تلاش آمریکا بوده است .

هر چند ایالات متحده آمریکا در شرایط نظام جهانی در شرف تکوین این پیشگامی و امکان را دارد که از مزایای حضور سریع در منطقه استفاده کند ولی بعید به نظر می‌رسد که بار دیگر بتواند مشروعیت و شرایط مساعد برای دخالت نظامی گسترده در منطقه را بیابد . به ویژه این که رویارویی نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس با

جمهوری اسلامی ایران ، به طور قطع کسب نتیجه همانند رویارویی این کشور با عراق را تضمین نمی‌کند . این وضعیت مشخص و قابل پیش بینی با توجه به تجربیات تاریخی جمهوری اسلامی ایران در دفاع از استقلال ، حاکمیت و تمامیت ارضی خود از نظر دستگله حاکمه آمریکا دور نمانده است .

تردید نیست که ایالات متحده آمریکا سخت در تلاش است تا جمهوری اسلامی ایران را با وارد آوردن اتهامات بی‌پایه و اساس در صحنه بین‌المللی منزوی سازد و به منافع ملی و در نهایت به امنیت ملی آن در مناطق طبیعی‌اش در خلیج فارس و دریای خزر لطمه وارد آورد . در برابر این تلاش گسترده برای محاصره سیاسی و اقتصادی ایران ، عوامل جغرافیایی در خلیج فارس به سود ایران است . ایران بزرگترین کشور منطقه ، هم از نظر جمعیت و هم از نظر طول و نوع سواحل است . کنترل ایران بر این راه دریایی استراتژیک و جزایر استراتژیک در تنگه هرمز ، هرگونه حمایت نظامی عملی آمریکا از ادعاهای بی‌اساس امیرنشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس را غیرعقلایی می‌سازد .

تا زمانی که جمهوری اسلامی ایران به دنبال ایفای نقش طبیعی خود در برقراری نظام امنیتی ملی و جامع منطقه‌ای است ، نظام امنیتی متکی به قدرت‌های خارج از منطقه نمی‌تواند در نظر ملت‌های مسلمان منطقه از مشروعیت مستمر و کارایی مناسب برخوردار باشد . در حقیقت ، این واقعیت ژئواستراتژیک و اقتصادی ایران در خلیج فارس و آسیای مرکزی است که تلاش‌های مذبحخانه آمریکا را برای برقراری امنیت به اصطلاح عربی در منطقه خلیج فارس در چارچوب اعلامیه دمشق ، خنثی می‌سازد . کشورهای عربی منطقه نیز به دلیل این امتیاز ویژه ژئوپولیتیک به برقراری روابط خوب با جمهوری اسلامی ایران تشویق شده‌اند . همکاری‌های فزاینده کشورهایی چون کویت ، قطر ، عمان در یک سو و کشورهای حوزه دریای خزر و آسیای مرکزی در سوی دیگر ، بیانگر همین واقعیت است .

● فهرست منابع و مأخذ:

- ۱ - برای آگاهی بیشتر در مورد نظریه جهان سه بخشی نگاه کنید به :
الزین تافلر ، برخورد امواج تاریخ یا رویارویی تمدن‌ها، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ، سال هشتم ، شماره سوم و چهارم آذر و دی ۱۳۷۲ ، ص ۶.
- ۲ - همان منبع .
- ۳ - پیروز مجتهدزاده ، از خلیج فارس تا دریای خزر ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ، سال یازدهم ، شماره اول و دوم مهر و آبان ۱۳۷۵ ، ص ۷.
- ۴ - مجتبی امیری ، از خلیج فارس تا دریای خزر ، اطلاعات سیاسی - اقتصادی ، سال هشتم ، شماره هفتم و هشتم فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳ ، ص ۳۰.
- ۵ - همایون الهی ، خلیج فارس و مسایل آن ، تهران ، نشر قوس ، ۱۳۷۰ ، ص ۲۹۱.
- ۶ - Thomas L.MC Naugher, Arms and oil ; U.S.Militarg strategy and the persian Gulf ,(the bookings institution washington D.C.1985) , p 13.
- ۷ - (روزنامه کیهان ۱۳۶۳/۳/۱۴).
- ۸ - K.J.Holsti , International poliitics: A framework for analysis, (newyork: prentice hall , 1981 ,pp.132 - 138.
- ۹ - Pirouz Mojtahed - zadeh , "The changing world order and Iran's geopolitical regions" , The Iranian Journal of international affairs ,vol.V , no.2 ,(summer 1993) , pp.318 - 339.